پشتیبانیِ انسانی و مالی برای کودتاے یهود
در سال یازدهم هجرے

شب پنجم محرّم ۱۴۳۶

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به
مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه
اینترنتی
www.sadeqifard.com
مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

بخشی از زیارت حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام در روزِ عرفه:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ إِبْراهيمَ خَليلِ اللهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُوسى كَليمِ اللهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عيسى رُوحِ اللهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبيبِ اللهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفى، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضى، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ خَديجَةَ الْكُبْرى، السَّلامُ عَلَيْكَ يا ثارَ اللهِ وَابْنَ ثارِهِ، وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللهَ حَتّى أَتيكَ الْيَقينُ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ، يا مَوْلايَ يا أَبا عَبْدِاللهِ، أَشْهِدُ اللهَ وَمَلآئِكَتَهُ وَأَنْبِيائَهُ وَرُسُلَهُ، أَنّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرايِعِ دينى، وَخَواتيمِ عَمَلى، وَمُنْقَلَبى إِلى رَبّى، فَصَلَواتُ اللهَ عَلَيْكُمْ وَعَلى أَرْواحِكُمْ وَعَلى أَجْسادِكُمْ وَعَلى شاهِدِكُمْ وَعَلى غائِبِكُمْ، وَظاهِرِكُمْ وَباطِنِكُمْ، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، وَابْنَ إِمامِ الْمُتَّقينَ، وَابْنَ قائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ إِلى جَنَّاتِ النَّعيمِ، وَكَيْفَ لا تَكُونُ كَذلِكَ، وَأَنْتَ بابُ الْهُدى، وَإِمامُ التُّقى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقى، وَالْحُجَّةُ عَلى أَهْلِ الدُّنْيا وَخامِسُ أَصْحابِ الْكِساءِ، غَذَتْكَ يَدُ الرَّحْمَةِ، وَرُضِعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإيمانِ، وَرُبّيتَ فى حِجْرِ الْإِسْلامِ، فَالنَّفْسُ غَيْرُ راضِيَةٍ بِفِراقِكَ، وَلا شاكَّةٍ فى حَياتِكَ، صَلَواتُ اللهِ عَلَيْكَ وَعَلى آبائِكَ وَأَبْنائِكَ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا صَريعَ الْعَبْرَةِ السّاكِبَةِ، وَقَرينَ الْمُصيبَةِ الرّاتِبَةِ، لَعَنَ اللهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحارِمَ، فَقُتِلْتَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ مَقْهُوراً، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكَ مَوْتُوراً، وَأَصْبَحَ كِتابُ اللهِ بِفَقْدِكَ مَهْجُوراً، السَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلى جَدِّكَ وَأَبيكَ، وَأُمِّكَ وَأَخيكَ، وَعَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ بَنيكَ، وَعَلَى الْمُسْتَشْهَدينَ مَعَكَ، وَعَلَى الْمَلائِكَةِ الْحافّينَ بِقَبْرِكَ، وَالشّاهِدينَ لِزُوّارِكَ، الْمُؤَمّنينَ بِالْقَبُولِ عَلى دُعآءِ شيعَتِكَ، وَالسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ...».

«سلام بر تو ای وارث آدم، برگزیدهٔ خدا. سلام بر تو ای وارث نوح، پیامبر خدا. سلام بر تو ای وارث ابراهیم، خلیل خدا. سلام بر تو ای وارث موسی، کلیم الله. سلام بر تو ای وارث عیسی، روح الله. سلام بر تو ای وارث محمد، حبیب الله. سلام بر تو ای وارث امیر مؤمنان، سلام بر تو ای وارث فاطمهٔ زهرا. سلام بر تو ای فرزند محمد مصطفی. سلام بر تو ای پسر علی مرتضی. سلام بر تو ای فرزند فاطمهٔ زهرا. سلام بر تو ای فرزند خدیجه کبری. سلام بر تو ای آن که خون‌خواهش خداست و فرزند کسی که خدا خون‌خواه اوست و ای

کشته‌ای که انتقام کشته‌گانت گرفته می‌شود. گواهی دهم که توبراستی نماز را بپاداشتی و زکات را پرداخت نمودی و به کار نیک فرمان دادی و از کار ناپسند بازداشتی و از خدا اطاعت کردی تا آن زمان که یقین (=شهادت) به نزدت آمد. پس، خدا لعنت کند مردمی را که تورا کشتند و خدا لعنت کند مردمی را که به توستم کردند و خدا لعنت کند مردمی که این مطلب را شنیدند و به آن رضایت دادند. ای مولای من! ای اباعبدالله! خدا و فرشتگانش و پیمبران و رسولانش را گواه می‌گیرم که من به شما ایمان دارم و به بازگشت شما یقین دارم، طبق احکام دینم و پایان کردارم و بازگشت من به سوی پروردگارم می‌باشد. پس، درودهای خدا برشما و برجانهای شما و برپیکرهای شما و برحاضرتان و برغائبتان و برظاهرتان و برباطنتان. سلام برتوای فرزند خاتم پیمبران! و فرزند سید الاوصیاء و فرزند امام متّقیان و فرزند راهبر روسفیدان به سوی بهشتهای پرنعمت. و چطور می‌شود که تواین گونه نباشی در حالی که توباب هدایت و امام تقوا و آن دستاویز محکم و حجت براهل دنیا و پنجمین اصحاب کساء هستی. دست رحمت به توغذا داد و از پستان ایمان شیرخوردی و در دامان اسلام پرورش یافتی. پس، جان راضی به فراق و جدائی تو نیست و هیچگونه شك و تردیدی در زنده بودنت ندارد. درودهای خدا برتوو برپدرانت و برفرزندانت. سلام برتوای کشتهٔ اشك ریزان و همدم مصیبتهای پی در پی. خدا لعنت کند امتی را که حرمتت را شکستند. و از آن رو، توکه درود خدا برتوباد، به سختی کشته گشتی و رسول خدا صلی الله علیه وآله برای توبه خونخواهی نشست و کتاب خدا با از دست دادن تومهجور و متروک گشت. سلام برتوو برجد و پدر و مادر و برادرت باد و هم براامامان از فرزندانت و برشهیدانی که با توشهید گشتند و برفرشتگانی که قبرت را احاطه کرده‌اند و برای زایرانت گواهند؛ فرشتگانی که آمین گوی دعای شیعیان توهستند و سلام برتوو رحمت خدا و برکاتش برتوباد!...».

*****

یکی از داراییهای مهم فراموش شدهٔ پیامبر رحمت ﷺ که میزان آن سر به فلک می‌زند و بلافاصله بعد از شهادت آن حضرت ﷺ، مورد چپاول واقع شد، «انفال» است.

انفال، عنوانِ فراموش شده‌ای از داراییهای پیامبر خدا

یکی از مهمترین عناوینی که برای داراییهای پیامبر خدا ﷺ در کتاب خدا مطرح شده «انفال» است. در قرآن، سوره‌ای با همین نام وجود دارد که اولین آیهٔ آن پس از ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾، به تبیین حکمِ همین «انفال»، اختصاص دارد:

﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ

وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.[1]

«به نام «الله» که رحمتش فراگیر و همیشگی است. از تو از «انفال» درخواست می‌کنند. بگو: تمام انفال از آنِ خدا و رسول خداست. پس تقوای خدا را پیش بگیرید و درونهای خودتان را اصلاح کنید و اگر مؤمن هستید، از خدا و رسول خدا اطاعت کنید».

«سورهٔ انفال» در ارتباط با جنگ بدر و بعد از آن، نازل شده و آیاتی از این سوره، این واقعه را شرح کرده است. ارتباط این سوره با جنگ بدر به گونه‌ای است که ابن عباس از آن سوره با همین نام، یعنی با نامِ «سورهٔ بدر»، یاد کرده است:

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: سُورَةُ التَّوْبَةِ؟ قَالَ: آلتَّوْبَةِ؟! قَالَ: بَلْ هِيَ الْفَاضِحَةُ. مَا زَالَتْ تَنْزِلُ، وَمِنْهُمْ وَمِنْهُمْ حَتَّى ظَنُّوا أَنْ لَا يَبْقَى مِنَّا أَحَدٌ، إِلَّا ذُكِرَ فِيهَا. قَالَ: قُلْتُ: سُورَةُ الْأَنْفَالِ؟ قَالَ: تِلْكَ سُورَةُ بَدْرٍ. قَالَ: قُلْتُ: فَالْحَشْرُ؟ قَالَ: نَزَلَتْ فِي بَنِي النَّضِيرِ».[2]

«از سعید بن جبیر نقل است که گفت: به ابن عباس گفتم: سورهٔ توبه؟ او گفت: بلکه این سوره، سورهٔ «فاضحه» است. همواره نازل می‌شد «و از آنان...»، «و از آنان...»، تا آن که آنان گمان کردند که حتی یک نفر از ما هم باقی نمی‌ماند مگر آن که در آن سوره به ذکر او پرداخته شده باشد. او گفت: گفتم: سورهٔ انفال؟ او گفت: این سوره، سورهٔ بدر است. گفت: گفتم: سورهٔ حشر چگونه؟ او گفت: این سوره در بارهٔ بنو نضیر نازل شده است».

بر اساس تصریح اولین آیه پس از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ﴾ در سورهٔ انفال، **تمام انفال از آنِ خدای جهانیان ﷻ و رسول رحمت ﷺ است.**

تعبیر ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ...﴾ در آغاز این آیه، می‌تواند به دو موضوع اشاره داشته باشد:

۱- **درخواست کنندگان، بخشی از انفال را درخواست می‌کردند.**

۲- **درخواست کنندگان در مورد حکم انفال پرسش می‌کردند.**

تعابیر به کار رفته در آیه، البته دلالت بر این واقعیت دارد که مشکل پرسش کنندگان دانستن حکم انفال نبود بلکه آنان به امید یا به طمع دست یابی به بخشی از انفال، به حضور پیامبر خدا ﷺ رفته بودند و بلکه به حضور آن حضرت می‌رفتند.

---

۱ سورهٔ انفال/۱.

۲ صحیح مسلم (۴/ ۲۳۲۲).

یکی از قراین این مطلب، به کار برده شدنِ تعبیر استمراریِ ﴿يَسْأَلُونَكَ﴾ به جای تعبیر ماضیِ «سَأَلُوکَ» است. یکی دیگر از قراین، عبارتِ ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ و نیز عبارتِ ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ است که این دو عبارت به خوبی نشان می‌دهد که درخواست کنندگان، باطن ناصافی نسبت به انفال و نسبت به حکمِ آن داشتند و این باطن ناصاف با پرسش کردن و قصدِ دانستنِ حکم انفال مناسبتی ندارد.

به هر حال و هریک از این دو فرض صحیح باشد، براساس این آیه، **انفال ـ به هر مفهومی که باشد و به هر چیزی که اطلاق داشته باشد ـ تمام آن، از آنِ خدا و رسول خدا ﷺ است نه از آنِ پرسش‌گران.**

تمام عالَم از آنِ خداست و اختصاص دادنِ انفال به خدا و به رسول خدا ﷺ اشاره به مطلب دیگری غیر از ملکیت خدا نسبت به عالم و نیز نسبت به تمام زمین و نیز نسبت به این زمینها و به این داراییها دارد.

ملکیت خدا بر انفال و نیز ملکیت رسول خدا ﷺ بر انفال، با یک لفظ و به یک صورت، در این آیه مطرح و به آن تصریح شده است. براین اساس، انفال، هیچ مالکی غیر از خدا و رسول خدا ﷺ ندارد و این در حالی است که دیگران با خیال و یا با امیدِ تصرف بخشی از آن، به حضور پیامبر خدا رفته بودند.

مردم برای خودشان، در انفال، حق یا حقوقی را در نظر می‌گرفتند و با این پرسشها به دنبال آن بودند که بخشی از آنها را به تصرّف خودشان در آوردند یا آن که این مطلب را در ذهن دیگران ایجاد کنند و این به آن مفهوم است که انفال در دسترس مردم و یا دست کم در دسترسِ پرسش کنندگان قرار داشت.

عبارتِ ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ پس از ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾، به خوبی نشان می‌دهد که **درخواست کنندگان، حتی پس از روشن شدنِ حکم انفال، با باطنی ناصاف، هنوز هم به دنبال تصرف بخشی از انفال بودند.**

نکتهٔ بسیار مهم دیگر این است که در آیه قیدی وجود ندارد که ملکیت رسول خدا ﷺ را بر انفال به زمان حیات آن حضرت نسبت دهد و بلکه وجود تعبیرِ «لِلّٰهِ» در آیه، بهترین قرینه بر این مطلب است که **انفال برای همیشه از آنِ خدا و رسول خدا ﷺ است حتی اگر رسول خدا ﷺ از دنیا رفته باشد.**

«این نکتهٔ آخر، نشانهٔ حیاتِ همیشگی پیامبر خدا ﷺ در زمین و یا فردی از اوست که این ملکیت به او اختصاص دارد».

نکتهٔ بسیار مهمِ دیگر در این آیه، این است که حکم انفال در آیه پس از پرسش بعضی از مسلمانان معین شده است و این تعیین حکم پس از این پرسش و پاسخ، دلالت بر این واقعیت دارد که **این حکم،**

حکم مالکیت با معیارهای الهی و تعریف شده برای بشر است نه حکمی که برای تبیین واقعیت امر صادر شده باشد مانندِ حکمِ ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...﴾[1].

پذیرفتن این مطلب که این آیه به این نکات اشاره و یا تصریح دارد، عامه را با مشکلهای بدون حلی روبرو می‌کند. پس از تعیینِ «انفال» و پس از تعریف تعلّقِ آن به خدا و به رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنان باید به این مهم بپردازند که **پس از پیامبر رحمت، «انفال» به چه فردی یا افرادی تعلّق دارد** و بدین‌ترتیب، **آنان باید به استمرار حیاتِ رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند و نیز ایمان بیاورند که او و یا فردی از او، با این حکم الهی، مالک و متصرفِ در «انفال» است.**

علمای عامه و آنانی که به خلافت ابو بکر و همراهانش اعتقاد دارند، در آیات بسیاری از کتاب خدا به جای «الله»، «قرآن» را و به جای «رسول الله»، «سنت او» را قرار داده‌اند و راه چاره‌ای غیر از این نیز نداشتند. مثلاً در «آیاتِ **اطاعت و عصیان**» باید بگویند: «**اطاعت از خدا**»، یعنی «**تبعیت از قرآن**» و «**اطاعت از رسول خدا** صلی الله علیه و آله» در زمان حیاتِ او، یعنی «**اطاعت از رسول خدا**» و پس از شهادت آن حضرت، یعنی «**تبعیت از سنّت او** صلی الله علیه و آله»، و اگر چنین نکنند باید به استمرار رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نیز به حیات او اعتقاد داشته باشند که این گونه نیست.

ناگفته پیداست که این تغییر و تبدیل حتی اگر در تمام آیاتِ کتاب خدا نیز ممکن باشد، در آیاتی مانند این آیات، که به دارایی و اموال ارتباط می‌یابد، نمی‌تواند توجیهی داشته باشد و به هیچ عنوان نمی‌توان اظهار داشت که تمام داراییهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از شهادت آن حضرت، از آنِ قرآن و از آنِ سنّت پیامبر رحمت است!

شارحان و مفسّران عامه البته با استعانت از ابزار بدیعی که در شرح و تفسیر آیات کتاب خدا در اختیارِ آنان قرار گرفته است، به حل این مشکل و این مشکلها پرداخته‌اند و به گمان خودشان آنها را حل کرده‌اند!

روشهای مختلف حل مشکل انفال

مالکیت بر «انفال» با وصفی که خدا در کتاب نورش برای آن معین و مشخص کرده است، به ویژه بعد از شهادت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله، برای عامه و برای علمای آنان، قابل پذیرش نیست. به این سبب باید برای حل مشکل «انفال» و مشکل مالکیتِ آنها اقدامهایی صورت بگیرد.

---

۱ سورهٔ اعراف/۱۲۸.

برای «**انفال**» و برای مالکیتِ پیامبر خدا ﷺ نسبت به آنها، حالتهای مختلفی قابل تصور است. این حالتها را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- پیامبر خدا ﷺ خالد است و هرگز از دنیا نمی‌رود و او برای همیشه مالک «**انفال**» است!

۲- مالکیت پیامبر خدا ﷺ صوری است و خداوند جهانیان مالک واقعیِ «**انفال**» است. پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ باز هم خدا مالک «**انفال**» است.

۳- «**آیهٔ انفال**»، پیامبر خدا ﷺ را به عنوان مالک «**انفال**» معرفی نکرده بلکه او را به عنوان فردی معرفی کرده است که حکمِ «**انفال**» را می‌داند!

۴- «**انفال**» با «**غنیمت**» به یک مفهوم است و یا می‌توان آنها را به یک مفهوم گرفت. هر حکمی برای مالکیت پیامبر خدا ﷺ نسبت به «**غنیمت**» وجود داشته باشد، همان حکم برای «**انفال**» نیز وجود دارد.

۵- این آیه نسخ شده است و هیچ کارآیی ندارد.

۶- بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ، دیگر «**انفال**» وجود خارجی ندارد.

۷- برای پیامبر خدا ﷺ و برای مالکیتِ او جایگزین یا جایگزینهایی وجود دارد.

از میانِ این حالتهای مختلف، حالت اوّل، حالتی است که تنها بر روی کاغذ قابل طرح است[1] زیرا بنا به تصریح کتاب خدا ﷻ پیامبر خدا ﷺ از دنیا می‌رود و برای او خلودی به این مفهوم، در دنیا تقدیر نشده است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾.[2]

«**تو حتماً از دنیا می‌روی** و آنان نیز حتماً از دنیا می‌روند».

حالت دوم از این هشت حالت نیز از ارزشی برخوردار نیست زیرا که در عبارتِ ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ خدای جهانیان، مالکیت خودش و رسولش ﷺ را با یک «**لام**» مطرح کرده و «**الرّسول**» را به واژهٔ «الله» عطف کرده و این نشانهٔ آن است که **ملکیت خدا بر انفال و نیز ملکیت رسول خدا ﷺ بر انفال، دارای یک حکم است. بنا بر این، اگر مالکیت خدا بر «انفال» صوری است، مالکیت رسول خدا ﷺ نیز صوری است و در غیر این صورت، هم مالکیتِ خدا ﷻ و هم مالکیت رسول خدا ﷺ حقیقی است.**

---

۱ این ادّعا از سوی هر فردی مطرح شده باشد، عامه نمی‌توانند به آن اقرار و باور داشته باشند زیرا همان گونه که در مباحث سالهای قبل گذشته است، ابوبکر و عمر زیر این مطلب را امضا کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفته است!

۲ سورهٔ زمر/۳۰.

شش راهِ باقی‌مانده، هریک به صورت منفرد و یا به صورت مرکب، رهروان بسیاری دارد و برای آن که با این ادّعاها و نیز ورود و خروج علمای عامه به این بحثها، آشنایی مختصری فراهم شود، در ادامهٔ بحث به هریک از آنها به صورت جداگانه اشاره‌هایی صورت می‌گیرد:

ادعای ۱: پیامبر خدا اعلم به حکم انفال است نه مالکِ آن

اولین نظر و پر طرف‌دارترین نظرها در میان علمای عامه همین نظر است که «انفال» از آنِ خدا و پیامبر خدا ﷺ نیست بلکه آن چه از آنِ خدا و پیامبر اوست، «حکمِ انفال» است.

ابو جعفر طبری در تفسیر «آیهٔ انفال» چنین آورده است:

«جَعَلَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ، حُكْمَ الْأَنْفَالِ إِلَى نَبِيِّهِ ﷺ يُنَفِّلُ عَلَى مَا يَرَى مِمَّا فِيهِ صَلَاحُ الْمُسْلِمِينَ، وَعَلَى مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ أَنْ يَسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فِي ذَلِكَ».[1]

«خدای که ذکر او والاست حکم انفال را به پیامبرش ﷺ واگذار کرده است تا او بنا به صلاحدیدش آن را در جایی صرف کند که صلاح مسلمانان در آن است و بر امامانی که بعد از او می‌آیند لازم است تا به سنت او در این مورد عمل کنند».

این عبارتها با ظاهر فریبنده‌اش، در مقابلهٔ با «آیهٔ انفال» صادر شده زیرا که خدا در این آیه، با عبارتِ ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾، نه فقط رسول خدا ﷺ را به عنوان «مالکِ انفال» معرفی کرده که خودش را نیز به عنوانِ «مالک این داراییها» معرفی کرده و ابو جعفر طبری با این عبارتها اعلام کرده که در واقع امر، خدا هم «مالکِ حکمِ انفال» بوده که آن را نیز به پیامبرش واگذار کرده است! به این ترتیب و بر اساس این عبارتها، خدا، نه مالک انفال است و نه حکمی از انفال، دیگر به دست اوست!

ممکن است ادعا شود ابو جعفر با عبارتِ «جَعَلَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ حُكْمَ الْأَنْفَالِ إِلَى نَبِيِّهِ» اظهار نکرده که خدا دیگر حقی در حکمِ انفال ندارد بلکه او ادّعا کرده که خدا با نزول این آیه به پیامبرش ﷺ اختیار داده که او هر حکمی را که خواست در مورد «انفال» جاری کند و در نهایت و به این وسیله، اعلام کرده هر حکمی را که پیامبرش در این مورد صادر کند، حکم خودش می‌داند!

پیامبر رحمت ﷺ در هر موردی هر حکمی را صادر کند، حکم خداست و هیچ اختصاصی به «حکمِ انفال» ندارد. این تصریح آیات بسیاری از کتاب خداست و اصولاً به تصریح کتاب خدا، برای اطاعت از

---

۱ تفسیر الطبری = جامع البیان ط هجر (۱۱/ ۲۳).

خدا ﷻ، هیچ راه قطعی و تعریف شدهٔ الهی، به جز اطاعت از پیامبرش ﷺ وجود ندارد:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾.[1]

«**هر فردی که از این رسول اطاعت کند، قطعاً از خدا اطاعت کرده است** و هر آن فردی که روی بگرداند ما تو را ای پیامبر به عنوان حافظ همیشگیِ آنان نفرستادیم».

راهی که این آیه برای «**اطاعت کردن از خدا**» معرفی می‌کند، «**اطاعت کردن از رسول خداست**». این راه، راهی منحصر به فرد است که با وجودِ آن، هیچ راه دیگری برای عملی ساختنِ کاملِ فرمان «أطیعوا الله» وجود ندارد.[2]

این در حالی است که مفهوم «**جَعَلَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ حُكْمَ الْأَنْفَالِ إِلَى نَبِيِّهِ**» به هیچ عنوان از عبارتِ ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ فهمیده نمی‌شود زیرا که این بخش از آیه، به این نکته تصریح می‌کند که **مالکیت خدا و رسولش بر «انفال» به یک صورت است و مالکیت خدا بر «انفال»، مالکیت بر «حکمِ انفال» نیست تا مالکیت پیامبرش نیز از این نوع باشد** و این نیز در حالی است که بر اساس ادّعای طبری، خدا حق مالکیت خودش را نیز ـ از هر گونه‌ای که باشد ـ در اختیار پیامبرش ﷺ قرار داده است!

به این ترتیب، باید پذیرفت که **دلالتِ «آیهٔ انفال» واگذاری حکم انفال به پیامبر خدا ﷺ نیست**.

طبری پس از تثبیت این ادعا، **به تثبیت این حق برای امامانی پرداخته است که بعد از پیامبر خدا ﷺ بر مردم حاکم می‌شوند** و این امامان، همان امامانی هستند که سالهای پیش صفتشان مطرح شده است که آنان، شیاطینی هستند در لباس انسان[3]!

عبارتِ «**وَعَلَى مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ أَنْ يَسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فِي ذَلِكَ**» که برای تثبیت این حق آمده با تیزهوشی و به گونه‌ای انتخاب شده که روشن نشود طبری از سوی خدا «**حکم انفال**» را به این امامان واگذار کرده است و یا «**خودِ انفال**» را؟! ناگفته پیداست، او نمی‌توانست بر این موضوع تصریح کند که خدا ﷻ حکم انفال را به این امامان واگذار کرده است تا آنان به هر گونه که خواستند حکم کنند و آن را به حساب خدا هم بگذارند! به این سبب، او با هنرمندیِ تمام، فقط به تشریح وظیفهٔ آنان پرداخته است! بر این اساس، آنان باید به سنت پیامبر رحمت ﷺ در این مورد، عمل کنند! اما او در واقع، **مالکیت انفال را به دست آن حاکمان سپرده است**! و این امر، امری روشن است زیرا که **تبعیت از سنّت پیامبر خدا ﷺ وظیفهٔ تمام**

---

۱ سورهٔ نساء/۸۰.

۲ برای پی‌گیری بیشتر این بحث، به کتاب «آیهٔ اولوالامر»، اثر مؤلف کتاب حاضر رجوع شود.

۳ صحیح مسلم (۳/ ۱۴۷۶).

مسلمانان است اما طبری حق تصرف در «انفال» را به هیچ یک از آنان نداده است و آن را تنها از آنِ حاکمان می‌داند!

این نظرِ طبری، نظر اکثر مفسران دیگر نیز هست و یا دست کم، این گونه ادعا شده که این نظر، نظر اکثر مفسّران است. اما این نظر علاوه بر عدمِ سازگاریِ آن با عبارتِ ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ﴾، با سایر بخشهای آیه نیز سازگاری ندارد و برای سازگار سازیِ آن با سایر بخشها، باید اندیشه‌هایی را به کار گرفت و راه حلهای گوناگونی را مطرح ساخت:

«أَمَّا الْقَوْلُ الْأَوَّلُ: وهو أَنَّ السُّؤَالَ كانَ عَنْ حُكْمِ الْأنفالِ ومَصْرِفِها، فَهُوَ قولُ أَكْثَرِ الْمُفَسِّرِينَ لِأَنَّ قَوْلَهُ: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ﴾، يَدُلُّ عَلى أَنَّ الْمَقْصودَ مِنْهُ مَنْعُ الْقَوْمِ عنِ الْمُخاصَمَةِ والْمُنازَعَةِ. وقولُهُ: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ يَدُلُّ علىٰ أَنَّ السُّؤالَ كانَ بَعدَ وُقوعِ الْخُصومَةِ بَيْنَهُم، وقَوْلُهُ: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ يَدُلُّ عَلىٰ ذٰلِكَ أَيْضًا».[1]

«اما نظر اوّل این است که **پرسش از حکم انفال و محل مصرف آن بوده و این نظرِ اکثر مفسران است** زیرا که این فرمایش او: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ﴾ دلالت بر این دارد که مقصود از آن، منع کردنِ آن قوم از جنگ و جدال و دشمنی است و این فرمایش خدا: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ بر این دلالت دارد که **این پرسش، بعد از وقوع درگیری میان آنان صورت گرفته است**. و این فرمایش خدا: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ **نیز بر آن دلالت دارد**».

ابن عادل دمشقی نعمانی (م. ۷۷۵ه) در این چند عبارت، تلاش کرده تا این گونه وانمود کند که **مردم در مورد میزانِ حقشان در «انفال» با یکدیگر نزاع داشتند** و برای حل این نزاع به نزد پیامبر خدا ﷺ رفتند تا جویای «**حکم انفال در مورد میزان حقّشان**» شوند و پیامبر خدا ﷺ برای حل نزاع آنان گفته است: ﴿الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ﴾. در نهایت او این گونه وانمود کرده که مقصود از این عبارت این نیست که «**انفال**» از آنِ خدا و رسول خدا ﷺ است بلکه مقصود این است که **مردم برای دانستنِ «حکم انفال» باید به نزد پیامبر خدا ﷺ بروند زیرا که حکم انفال را فقط او می‌داند!** گوینده گویا غافل از این بوده است که مردم برای دانستنِ حکم انفال به نزد پیامبر رحمت ﷺ رفته بودند و با این حساب، ارجاع آنان به خدا و رسول خدا ﷺ با نزول آیه‌ای از کتاب خدا، استهزایی است به خدا و رسول و کتاب خدا!

ثعالبی نیز به صورت خلاصه چنین آورده است:

«قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ...﴾: **النَّفَلُ والنَّافِلَةُ، فِي كَلامِ الْعَرَبِ: الزِّيادَةُ عَلَى**

۱ اللباب فی علوم الکتاب (۹/ ۴۴۵).

الْواجِبِ، والْأَكْثَرُ فی هٰذِهِ الْآيَةِ أَنَّ السُّؤالَ إِنَّما هُوَ عَنْ حُكْمِ الْأَنْفالِ».[۱]

«شرح این فرمایش خدای عزّ و جل: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾: «نفل» و «نافله» در کلام عرب، به «مقدار اضافه‌ای که زیادتر از حد واجب داده می‌شود»، اطلاق می‌شود و اکثر مفسّران در این آیه بر این عقیده‌اند که این پرسش، پرسش از حکم انفال است».

ادعای ۲: برابریِ مفهوم و نیز حکم انفال و غنیمت

تلاش دیگری که در جهت تغییر دلالت این آیه صورت گرفته تلاش در جهت برابرسازیِ مفهوم و نیز حکمِ «انفال» با «غنایم» است. برای این منظور، از لغت شروع کرده‌اند:

«الْأَنفالُ جَمْعُ نَفَلٍ ـ بِالْفَتْحِ ـ وهُوَ الزِّيادَةُ ولِذا قيلَ لِلتَّطَوُّعِ نافِلَةٌ وكَذا لِوَلَدِ الْوَلَدِ. ثُمَّ صارَ حَقيقَةً فِي الْعَطِيَّةِ ...».[۲]

«انفال» جمع «نفل» ـ با فتحه ـ و به معنای زیادی است و به همین خاطر به نماز مستحبی و نیز به فرزندِ فرزند نافله گفته می‌شود و بعدها در مورد عطیه، به صورت حقیقی به کار رفته است...».

آلوسی در ادامه چنین آورده است:

«... ويُسَمّىٰ بِهِ الْغَنيمَةُ أَيْضًا وما يَشْتَرِطُهُ الْإِمامُ لِلْغازي، زِيادَةً علىٰ سَهْمِهِ لِرَأْيٍ يَراهُ سِواءً كانَ لِشَخْصٍ مُعَيَّنٍ أَوْ لِغَيْرِ مُعَيَّنٍ كَمَنْ قَتَلَ قَتيلًا فَلَهُ سَلَبُهُ. وجَعَلوا مِنْ ذٰلِكَ ما يَزيدُهُ الْإِمامُ لِمَنْ صَدَرَ مِنْهُ أَثَرٌ مَحْمُودٌ فِي الْحَرْبِ كَبِرازٍ وحُسْنِ إِقْدامٍ وغَيْرِهِما. وإِطلاقُهُ علَى الْغَنيمَةِ بِاعْتِبارِ أَنَّها مَنْحَةٌ مِنَ اللهِ تَعالىٰ مِن غَيرِ وُجوبٍ. وقالَ الْإِمامُ...: لِأَنَّ الْمُسلِمينَ فُضِّلُوا بِها علىٰ سائِرِ الْأُمَمِ الَّتي لم تَحِلَّ لَهُم، ووجْهُ التَّسْمِيَةِ لا يَلْزَمُ اطِّرادُهُ. وفِي الْخَبَرِ: أَنَّ الْمَغانِمَ كانَتْ مُحَرَّمَةً علَى الْأُمَمِ فَنَفَّلَهَا اللهُ تَعالىٰ هٰذِهِ الْأُمَّةَ».[۳]

«... و غنیمت نیز به این نام (=«نفل») نامیده می‌شود و به آن چه امام برای جنگنده بیش از سهمش قرار می‌دهد نیز گفته می‌شود؛ مقداری که به خاطر نظری که او آن را درست می‌داند ـ خواه برای شخصی معین و خواه برای شخصی غیر معین ـ پرداخت می‌کند. مثل این که بگوید: هر که یک فرد را بکشد، تمام آنچه

۱ تفسیر الثعالبی = الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن (۳/ ۱۱۲).

۲ تفسیر الألوسی = روح المعانی (۵/ ۱۵۰).

۳ تفسیر الألوسی = روح المعانی (۵/ ۱۵۰).

از کشته به دست او می‌رسد از آنِ اوست و از همین موارد نیز قرار داده‌اند، آن چه را که امام برای افرادی قرار می‌دهد که کار نیکویی در جنگ از او صادر می‌شود مانند مبارزهٔ تن به تن و نیز اقدام نیکو و نیز مواردی غیر از این دو مورد. و اطلاق آن بر غنیمت به این خاطر است که غنیمت بخششی از خدای والامرتبه است بدون آن که وجوبی آن را ایجاب کرده باشد. و امام... گفته است: زیرا که مسلمانان بر سایر اممی که غنیمت برای آنان حلال نبوده است، به این وسیله برتری داده شده‌اند. و البته وجه نام گذاری سبب این نمی‌شود که بر تمام موارد و مصادیق، صدق کند و در خبر آمده است که غنیمت بر تمام امتها حرام بود و خدای والامرتبه آن را بر این امت به صورت زیاده‌ای حلال ساخت».

این که «**انفال**» همان «**غنایم**» است، بر اساس این عبارتها امری مسلّم است تنها این امر باقی می‌ماند که چرا به «**غنایم**»، «**انفال**» گفته می‌شود. بر این اساس، به دو دلیل به «**غنایم**»، «**انفال**» گفته می‌شود:

۱- «**غنایم**» بخششی از خدای والامرتبه است بدون آن که وجوبی آن را ایجاب کرده باشد.

۲- «**غنایم**» بر تمام امتهای سابق حرام بود و خدای والامرتبه آن را بر این امت به عنوان لطف زیاده‌ای حلال ساخت.

ابن کثیر گوید: «**انفال**» همان «**غنایم**» است ولی «**خمس انفال**» به اهلِ آن اختصاص دارد:

«وَالأَنْفَالُ أَصلُها جِماعُ الْغَنَائِمِ، إِلَّا أَنَّ الْخُمُسَ مِنْهَا مَخْصُوصٌ لِأَهْلِهِ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ وَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ».[1]

«و انفال در اصل جمع تمام غنایم است با این تفاوت که خمس انفال به اهل خودش اختصاص دارد بر اساس آیاتی که در این مورد نازل شده و سنتی که در این خصوص جریان داشته است».

بر اساسِ «**آیهٔ غنیمت**» یک پنجم از «**غنایم**» به خدا و رسول خدا ﷺ و نیز به ذو القربی و یتیمان و اسیران و ابناء سبیل اختصاص دارد و بر اساس «**آیهٔ انفال**» تمام «**انفال**» از آنِ خدا و رسول خدا ﷺ است. با این حال و بر اساس این جملات، ابن کثیر ادعا کرده که تنها حدود یک پانزدهم از «**انفال**» از آنِ خدا و پیامبر رحمت ﷺ است!

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش بابی با عنوانِ تفسیر «**آیهٔ انفال**» به صورتِ آتی باز کرده و در آن به این نکته تصریح کرده که «**انفال**» همان «**غنایم**» است:

---

۱ تفسیر ابن کثیر ط العلمیة (۴/ ۷).

«بَابُ قَوْلِهِ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾[1].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الأَنْفَالُ: المَغَانِمُ. قَالَ قَتَادَةُ: ﴿رِيحُكُمْ﴾[2]: الحَرْبُ. يُقَالُ: نَافِلَةٌ عَطِيَّةٌ».[3]

«باب این فرمایش خدا: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ، قُلِ الأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾. ابن عباس گفته: انفال همان غنایم است. قتاده گفت: ﴿رِيحُكُمْ﴾ یعنی جنگ. گفته می‌شود: «نَافِلَةٌ عَطِيَّةٌ» (=«بخششی اضافی»)».

زمانی که بخاری به این مطلب تصریح کند، علمای دیگرِ عامه آن را از هر مطلب مسلّمی مسلّم‌تر می‌دانند. به این ترتیب، «انفال» همان «غنایم» است حتی اگر صد آیه از کتاب خدا بر نادرست بودنِ این مطلب شهادت بدهد.

برای تثبیت این ادعا، همان گونه که مطرح شد، از لغت بهره گرفتند. روایات بسیاری در کتابهای عامه درج شد که راویان در بابهای مختلف، برای غنیمت گرفتن و برای غنیمت دادن، از شکلهای مختلف این واژه استفاده کرده‌اند تا شاید به این ترتیب بتوانند آیه‌ای را از کتاب خدا ـ که در تعارض قطعی با این ادعاست ـ بی اثر کنند. در این روایتها، صرفهای گوناگونی از فعلهای ساختگی (=نحتی) از «انفال»، به کار رفته است. «نَفَّلَ»، «نُفِّلَ»، «نَفَّلْ»، «نَفَلَ»، «نَفَلْ»، «تنفیل» و «تَنَفَّلَ»، برخی از این واژه‌هاست.

این واژه‌ها گاهی به همراه واژهٔ «غ‌ن‌م» و در همان کاربرد، به کار رفته است:

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ... : أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً فِيهَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ قِبَلَ نَجْدٍ. فَغَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرَةً. فَكَانَتْ سِهَامُهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيرًا، أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا وَنُفِّلُوا بَعِيرًا بَعِيرًا».[4]

«از ابن عمر... نقل است که پیامبر خدا ﷺ لشکری را به جانب نجد روانه ساخت و عبد الله بن عمر در آن لشکر بود. آنان شتران بسیاری را به غنیمت گرفتند و سهام آنان دوازده یا یازده شتر شد و به هریک از آنان، یک شتر به عنوان «نَفَلْ» رسید».

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ... ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً قِبَلَ نَجْدٍ فَكُنْتُ فِيهَا. فَبَلَغَتْ سِهَامُنَا اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيرًا. وَنُفِّلْنَا بَعِيرًا بَعِيرًا، فَرَجَعْنَا بِثَلَاثَةَ عَشَرَ بَعِيرًا».[5]

---

۱ سورهٔ انفال/۱.

۲ سورهٔ انفال/۴۶.

۳ صحیح البخاری (۶/ ۶۱).

۴ صحیح البخاری (۴/ ۹۰)، صحیح مسلم (۳/ ۱۳۶۸).

۵ صحیح البخاری (۵/ ۱۶۰). هم چنین رجوع شود به: مسند أحمد مخرجا (۸/ ۱۸۵)، مسند أحمد مخرجا (۱۰/

«از ابن عمر... نقل است که گفت: پیامبر خدا ﷺ لشکری را به جانب نجد روانه ساخت و من در آن لشکر بودم. سهم ما از آن جنگ دوازده شتر بود و به هر یک از ما یک شتر به عنوان «نَفَل» رسید. پس هر یک از ما، با سیزده شتر بازگشت».

احمد حنبل، روایات مفصلی را نقل کرده که در ضمن آن، به ماجرای دعوای مسلمانان در جنگ بدر و علت نزول «آیهٔ انفال» اشاره شده و در نهایت، به این نکته تصریح شده است که پیامبر رحمت ﷺ از «انفال» متنفر بود:

«عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَشَهِدْتُ مَعَهُ بَدْرًا. فَالْتَقَى النَّاسُ. فَهَزَمَ اللهُ الْعَدُوَّ. فَانْطَلَقَتْ طَائِفَةٌ فِي آثَارِهِمْ يَهْزِمُونَ وَيَقْتُلُونَ. وَأَكَبَّتْ طَائِفَةٌ عَلَى الْعَسْكَرِ يَحْوُونَهُ وَيَجْمَعُونَهُ. وَأَحْدَقَتْ طَائِفَةٌ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ لَا يُصِيبُ الْعَدُوُّ مِنْهُ غِرَّةً. حَتَّى إِذَا كَانَ اللَّيْلُ، وَفَاءَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، قَالَ الَّذِينَ جَمَعُوا الْغَنَائِمَ: نَحْنُ حَوَيْنَاهَا وَجَمَعْنَاهَا فَلَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهَا نَصِيبٌ. وَقَالَ الَّذِينَ خَرَجُوا فِي طَلَبِ الْعَدُوِّ: لَسْتُمْ بِأَحَقَّ بِهَا مِنَّا، نَحْنُ نَفَيْنَا عَنْهَا الْعَدُوَّ وَهَزَمْنَاهُمْ. وَقَالَ الَّذِينَ أَحْدَقُوا بِرَسُولِ اللهِ ﷺ: لَسْتُمْ بِأَحَقَّ بِهَا مِنَّا نَحْنُ أَحْدَقْنَا بِرَسُولِ اللهِ ﷺ، وَخِفْنَا أَنْ يُصِيبَ الْعَدُوُّ مِنْهُ غِرَّةً وَاشْتَغَلْنَا بِهِ. فَنَزَلَتْ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾[1] فَقَسَمَهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى فَوَاقٍ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ. قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِذَا أَغَارَ فِي أَرْضِ الْعَدُوِّ نَفَلَ الرُّبُعَ، وَإِذَا أَقْبَلَ رَاجِعًا وَكُلُّ النَّاسِ، نَفَلَ الثُّلُثَ. وَكَانَ يَكْرَهُ الْأَنْفَالَ وَيَقُولُ: لِيَرُدَّ قَوِيُّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ضَعِيفِهِمْ».[2]

«از عبادة بن صامت، نقل است که گفت: ما با پیامبر خدا ﷺ خارج و با او در بدر حاضر شدیم. دو گروه به هم رسیدند و خدا دشمنان را فراری داد. گروهی به دنبال آنان به راه افتادند، آنان را فراری می‌دادند و می‌کشتند و یک گروه هم تلاششان را در محل جنگ صرف گرد آوری و جمع کردنِ غنایم کرده بودند. و گروهی هم گرد پیامبر خدا ﷺ جمع بودند تا دشمنان غافلگیرانه به آنان حمله نکنند. تا آن که شب از راه فرا رسید و بعضی از مردم به نزد بعضی دیگر آمدند. آنانی که غنیمت را جمع کرده بودند، می‌گفتند: ما این غنیمتها را به دست آوردیم و جمعش کردیم. به این خاطر، هیچ فرد دیگری در آنها سهم ندارد. و آنانی که به دنبال دشمنان رفته بودند، می‌گفتند: شما سزاوارتر از ما برای غنیمت نیستید ما دشمنان را از

۴۸۳).

۱ سورهٔ انفال/۱.

۲ مسند أحمد مخرجا (۷۳/ ۱۲۴).

غنیمتها دور کردیم و آنان را فراری دادیم. و آنان که گرد رسول خدا ﷺ جمع شده بودند، می‌گفتند: شما نسبت به غنایم، از ما سزاوارتر نیستید؛ ما گرد رسول خدا ﷺ حلقه زده بودیم و می‌ترسیدیم که دشمن غافلگیرانه به او حمله کند و ما به او مشغول بودیم. **این جا بود که این آیه نازل شد:** ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾. پس از آن، **رسول خدا ﷺ آنها را بین مسلمانان تقسیم کرد به گونه‌ای که به هر یک مقدار کمی رسید.** راوی گوید: رسول خدا ﷺ این گونه بود: **وقتی در زمین دشمن حمله می‌کرد، یک چهارم را «نَفَل» می‌داد و وقتی از آن جا با تمام مردم باز می‌گشت، یک سوم را «نَفَل» می‌داد.** و او **«انفال» را دوست نمی‌داشت** و می‌گفت: **توانایانِ مؤمنان باید به ناتوانان آنان، بازگردانند».**

بر اساسِ داستانی که این روایت گویای آن است، **نزولِ «آیهٔ انفال» پس از نزاع مسلمانان در مورد «غنایم» و برای حل آن نزاع، صورت گرفته است.** بر این اساس، هر طرف از اطرافِ نزاع و درگیری، بخشی یا تمامی قسمتهای **«انفال»** را درخواست می‌کرد و بدیهی است که در چنین حالتی آنان برای پرسیدن **«حکمِ انفال»** به خدمت رسول خدا ﷺ نرسیده بودند و این همان است که قبلاً هم به آن اشاره شده بود.

این روایت، به حل خیلی از مسایل و مشکلاتی که پیرامون **«آیهٔ انفال»** مطرح است، پرداخته است. در این روایت، با صراحتِ هر چه بیشتر به این مطلب اقرار شده که در نزد این جماعت، **«انفال» همان «غنایم» است.**

در این روایت، باز هم با صراحت اعلام شده که **«مالکیت انفال»** از آنِ خدا ﷻ و پیامبر خدا ﷺ نیست بلکه **«اختیار تقسیم و حکمِ انفال»** به دست خدا و رسول اوست و برای رفع هر گونه نزاعی، غنایم باید بین تمام مسلمانانی که به گونه‌ای در جنگ شرکت داشته‌اند، تقسیم شود! در این روایت، دیگر نه از خمس، خبری در میان است و نه از حق خدا و پیامبر خدا ﷺ!

البته راوی این روایت، پس از فراغت از حلِّ این مشکلها، ادّعای دیگری نیز کرده که بر اساسِ آن، پیامبر رحمت ﷺ گاهی یک سوم از **«غنایم»** را به عنوان **«انفال»** از **«غنایم»** جدا می‌کرد و گاهی یک چهارمِ آن را! و به خاطر داشته باشیم که این همان **«غنایمی»** است که در منطق این مسلمانان، قرار بود تمامش همان **«انفال»** باشد!

عبارتِ **«كَانَ يَكْرَهُ الْأَنْفَالَ»** گویای آن است که پیامبر خدا ﷺ از **«انفال»** خوشش نمی‌آمد و اگر این **«انفال»** همان **«انفالِ آیهٔ انفال»** باشد(!)، باید یا سخن خدا را شنید و باور داشت و یا سخن این راویان را! به هر حال، همان گونه که ملاحظه می‌شود، برای نابود سازیِ واژهٔ **«انفال»** و **«مالکیت بر انفال»** از هیچ فعالیتی دریغ نشده است.

در یکی از این روایتها به این نکته تصریح شده است که پس از این نزاع، خدا اختیار تقسیم «انفال» را به دست پیامبر خدا ﷺ گذارد و او هم تمام «انفال» را به نسبت مساوی میان مسلمانان تقسیم کرد:

«عَنْ مَكْحُولٍ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ عَنِ الْأَنْفَالِ. فَقَالَ: فِينَا مَعْشَرَ أَصْحَابِ بَدْرٍ نَزَلَتْ حِينَ اخْتَلَفْنَا فِي النَّفْلِ، وَسَاءَتْ فِيهِ أَخْلَاقُنَا. فَنَزَعَهُ اللهُ مِنْ أَيْدِينَا، فَجَعَلَهُ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَقَسَمَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ فِينَا عَنْ بَوَاءٍ...».[1]

«از مکحول، از ابو امامهٔ باهلی نقل است که گفت: از عبادة بن صامت در موردِ «انفال» پرسیدم، او پاسخ داد: «انفال» در مورد ما گروه اصحاب بدر نازل شد و آن در زمانی بود که ما در موردِ «نَفَل» اختلاف پیدا کرده بودیم و اخلاق ما در آن مورد بد شده بود. خدا هم آن را از دست ما خارج کرد و اختیار آن را به دست رسول خدا ﷺ قرار داد و رسول خدا ﷺ هم آن را در میان ما به صورت مساوی تقسیم کرد...».

با ملاحظهٔ روایتهای دیگری که در این باب در کتابهای عامه وارد شده و براساس آن چه مطرح شد، روشن است که:

«انفال» همان «غنایم» است. «انفال» بخشی از «غنایم» است. «انفال»، «صفایای غنایم» است. «انفال»، قبل از «تخمیس» از «غنایم» جدا می‌شود. «انفال» بعد از «تخمیس» از «غنایم» جدا می‌شود. «انفال» هر موقع که لازم باشد از «غنایم» جدا می‌شود. خدا ﷻ و پیامبر او ﷺ در «انفال» هیچ حقی ندارند. پیامبر خدا ﷺ، «انفال» را به نسبت مساوی میان جنگاوران تقسیم کرد. او «انفال» را به هر گونه که خودش صلاح دید، تقسیم کرد. او به هر کس و به هر میزان که دلش خواست، از «انفال» داد و...».

ادعای ۳: نسخ آیهٔ انفال

یکی دیگر از روشهای حلِ مشکلهای پیش آمده در ارتباط با «انفال»، ادّعای «نسخ آیهٔ انفال» است. با این ادّعا، «حکمِ آیهٔ انفال» برای همیشه از مجموعهٔ تمامِ احکام شرع، جدا و کأن لم یکن شده است!

بخاری یکی از افرادی است که به «نسخِ آیهٔ انفال» به شکلی جدی ایمان دارد. البته او به صورتی

---

۱ مسند أحمد مخرجا (۳۷/ ۴۱۴).

غیر مستقیم به اذعان چنین مطلبی پرداخته است:

«بَابُ قَوْلِهِ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾[1].
قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْأَنْفَالُ: المَغَانِمُ».[2]

«باب این فرمایش خدا: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ...﴾. ابن عباس گفته است: «انفال» همان «غنیمتها»ست».

ناگفته پیداست هر فردی به برابری مفهوم و مصداقِ «انفال» و «غنایم» اعتقادی داشته باشد، حتماً باید به نسخ «آیهٔ انفال» توسط «آیهٔ غنیمت» اعتقاد داشته باشد:

«مَنْ قَالَ: إِنَّ الْأَنْفَالَ هِيَ الْغَنَائِمُ، قَالَ: إِنَّ الْآيَةَ مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾».[3]

«پس هر که بگوید: انفال همان غنایم است، می‌گوید: این آیه با این آیه: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ نسخ شده است».

جهت روشن است. خدا در «آیهٔ غنیمت» که آیه‌ای از «سورهٔ انفال» است، حکم «غنایم» را این گونه روشن کرده است:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.[4]

«و بدانید که هر چیزی را که به غنیمت گرفته باشید، خمس آن فقط از آنِ خدا و رسول خدا و ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان است اگر شما به خدا و به آن چه بر بندهٔ ما نازل شده ایمان دارید؛ در آن روز که روز جدایی است؛ روزی است که دو گروه به هم می‌رسند. و خدا بر تمام چیزها تواناست».

بدین ترتیب و براساس این آیه، فقط بخشی از خمسِ غنایم به خدا و رسول خدا ﷺ تعلق دارد. حال آن که براساس «آیهٔ انفال»، تمام «انفال» از آنِ خدا و رسول خداست. به این سبب، اگر فردی همان گونه

۱ سورهٔ انفال/۱.
۲ صحیح البخاری (۶/ ۶۱).
۳ المنتقی شرح الموطإ (۳/ ۱۹۳).
۴ سورهٔ انفال/۴۱.

که بخاری ادّعا کرده ادّعا کند که «انفال» همان «غنایم» است، باید بگوید که حکم «آیهٔ انفال» توسط «آیهٔ غنیمت»، نسخ شده است.

ممکن است ادعای نسخ این آیه، اوّلین کاری نباشد که در این ارتباط انجام شده اما یکی از مهمترینِ آنهاست که از همان سالهای اوّلِ پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ ادعا شده است:

«عَنْ مُجَاهِدٍ، فِي قَوْلِهِ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾[1] قَالَ: هِيَ الْغَنَائِمُ ثُمَّ نَسَخَتْهَا ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾».[2]

«از مجاهد در مورد آیهٔ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ نقل است که او گفت: **این همان غنایم است که بعد از آن آیهٔ ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ آن را نسخ کرد**».

ابن حزم، «آیهٔ انفال» را یکی از شش آیه‌ای می‌داند که از سورهٔ انفال، نسخ شده است:

«سُورَةُ الْأَنْفَالِ: مَدَنِيَّةٌ وفيها مِنَ الْمَنْسوخِ سِتُّ آياتٍ: أَوْلاهُنَّ قَوْلُهُ تَعالى: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ ـ يَعْنِي الْغَنائِمَ ـ نُسِخَتْ بِقَوْلِهِ تَعالى: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾».[3]

«سورهٔ انفال: این سوره مدنی است و در آن، شش آیهٔ منسوخ وجود دارد. اول آنها این فرمایش خدای والامرتبه است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾. که مقصود از آن، «غنایم» است و با این فرمایشِ خدای والامرتبه: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾ نسخ شده است».

در شروحی که ارائه شده است، گاهی شارحان ابتدا به حل این مسأله پرداخته‌اند که چرا به «غنایم»، «انفال» گفته می‌شود و پس از آن، به نسخِ «آیهٔ انفال» توسط «آیهٔ غنیمت»، اذعان کرده‌اند:

«الْغَنِيمَةُ: مَا أَخَذَهُ الْمُسلِمونَ مِنْ أهلِ الْحَرْبِ بِالْقَهْرِ. وكانَتِ الْغَنِيمَةُ مَحْظورَةً فِي شَرْعِ مَنْ قَبْلَنا، تَنْزِلُ نارٌ مِنَ السَّماءِ فَتُحْرِقُها. وكانَتْ فِي شَرْعِنا فِي أَوّلِ الْإِسلامِ لِلنَّبِيِّ ﷺ، لِقَوْلِهِ تَعالَى: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ، قُلِ الأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾. ثُمَّ نُسِخَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ بِقَوْلِهِ تَعالَى: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾».[4]

---

۱ سورهٔ انفال/۱.

۲ الأموال لابن زنجويه (۲/ ۶۷۶).

۳ الناسخ والمنسوخ لابن حزم (ص: ۳۹).

۴ البيان فی مذهب الإمام الشافعی (۱۲/ ۲۰۵).

«غنیمت، آن چیزهایی است که مسلمانان از اهلِ جنگ با قهر و غلبه می‌گیرند. غنیمت در شرعِ پیش از ما ممنوع و حرام بود. آتشی از آسمان می‌آمد و آن را می‌سوزاند. در شرع ما در آغاز اسلام، از آنِ پیامبر خدا ﷺ بود به دلیل این فرمایش خدای والامرتبه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ، قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ بعد از آن، این آیه با این فرمایش خدای والامرتبه نسخ شد: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾».

در بعضی از اخبار، تنها به گوشه‌ای از «آیهٔ انفال» اشاره شده تا به درستی معلوم نباشد که «آیهٔ غنیمت»، ناسخ چه آیه‌ای از کتاب خدا می‌باشد:

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ أَسْلِمُوا السَّيْفَ إِلَيْهِ. ثُمَّ نَسَخَتْ ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾».[1]

«از سعید بن جبیر نقل است که: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ آن شمشیر را به او بدهید. بعد از آن، این آیه: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾، آن را نسخ کرد».

براساسِ ادّعای نحّاس، این نظر، نظر اکثر علمای عامه است:

«قَالَ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ لِلْعُلَمَاءِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ خَمْسَةُ أَقْوَالٍ. فَأَكْثَرُهُمْ عَلَى أَنَّهَا مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾. وَاحْتَجَّ بَعْضُهُمْ بِأَنَّهَا لَمَّا كَانَتْ مِنْ أَوَّلِ مَا نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُؤْمَرَ بِتَخْمِيسِ الْغَنَائِمِ. وَكَانَ الْأَمْرُ فِي الْغَنَائِمِ كُلِّهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَجَبَ أَنْ تَكُونَ مَنْسُوخَةً بِجَعْلِ الْغَنَائِمِ حَيْثُ جَعَلَهَا اللهُ تَعَالَى. وَقَائِلُو هَذَا الْقَوْلِ يَقُولُونَ: الْأَنْفَالُ هَاهُنَا الْغَنَائِمُ. وَيَجْعَلُ بَعْضُهُمُ اشْتِقَاقَهُ مِنَ النَّافِلَةِ وَهِيَ الزِّيَادَةُ. قَالَ: فَالْغَنَائِمُ أَنْفَالٌ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى نَفَّلَهَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ﷺ خَصَّهُمْ بِذَلِكَ».[2]

«خداوند عزّ و جل فرمود: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾. برای علماء در این آیه، پنج نظر است و اکثر آنان بر این عقیده‌اند که این آیه با آیهٔ ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ منسوخ شده است. و گروهی از آنان چنین احتجاج کرده‌اند که از آن جا که این آیه از اولین آیاتی بود که در مدینه نازل شد و قبل از آن که به خمس غنایم فرمان داده شود، در مورد غنایم، تمام اختیار به دست پیامبر خدا ﷺ بود. به این خاطر، واجب است که این آیه با قرار دادنِ «غنایم» در جایی که خدا آن را قرار داده است، منسوخ شده باشد. و افرادی که بر این نظرند، می‌گویند: مقصود از «انفال» در این جا «غنایم» است. و بعضی از آنان، اشتقاقِ

۱ تفسیر ابن أبی حاتم، الأصیل ـ مخرجا (۵/ ۱۶۵۴).

۲ الناسخ والمنسوخ للنحاس (ص: ۴۵۱).

«انفال» را از «نافله» و به معنای زیادی می‌دانند. او گفت: تمامِ «غنایم»، «انفال» است زیرا که خدای والامرتبه آن را به صورت زیاده بخشی به امت محمد ﷺ داد و آنان را با «انفال» ویژه ساخت».

در سورهٔ انفال، «آیهٔ انفال» اولین آیه و «آیهٔ غنیمت»، چهل و یکمین آیه پس از ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾ است و آیات این سوره، همگی در زمانِ جنگ بدر و در ارتباط با آن نازل شده است. بر این اساسها و اگر آن چه که در مورد نسخِ «آیهٔ انفال» ادّعا شده درست باشد، خدای جهانیان ﷻ در سورهٔ انفال، پس از تعیین حکم انفال و حتی قبل از آن که یک بار هم به این آیه عمل شده باشد، این آیه را با آیه‌ای دیگر در همین سوره نسخ کرده و آن را از حیّز انتفاع خارج کرده است! شاید برای حلِّ این مشکل بوده است که به دروغی بزرگ متوسل شده‌اند:

«قالَ ... أبو عُبَيْدِ اللهِ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَّامٍ... ، فِي كِتَابِ الْأَمْوَالِ الشَّرْعِيَّةِ وَبَيَانِ جِهَاتِهَا وَمَصَارِفِهَا: أَمَّا الْأَنْفَالُ فَهِيَ الْمَغَانِمُ وَكُلُّ نَيْلٍ نَالَهُ الْمُسْلِمُونَ مِنْ أموالِ أهلِ الْحَرْبِ. فَكانَتِ الْأنفالُ الْأُولىٰ لِرسولِ اللهِ ﷺ، يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾، فَقَسَمَهَا يومَ بَدْرٍ علىٰ ما أراهُ اللهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُخَمِّسَهَا عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ فِي حَدِيثِ سَعْدٍ. ثُمَّ نَزَلَتْ بَعْدَ ذَلِكَ آيَةُ الْخُمُسِ فَنَسَخَتِ الْأُولَى. قُلْتُ: هَكَذَا رَوَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَلْحَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ سَوَاءً، وَبِهِ قَالَ مُجَاهِدٌ وَعِكْرِمَةُ والسُّدِّيُّ. وَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: لَيْسَتْ مَنْسُوخَةً بَلْ هِيَ مُحْكَمَةٌ».[1]

«امام ابوعبید الله قاسم بن سلّام... در کتابِ «الْأَمْوَالِ الشَّرْعِيَّةِ وَبَيَانِ جِهَاتِهَا وَمَصَارِفِهَا»، چنین گفته است: «انفال» همان «غنیمتها» و تمام چیزهایی است که مسلمانان از اموالِ جنگ به دست می‌آورند. «انفال» اولیّه از آنِ رسول خدا ﷺ بود زیرا که خدای والامرتبه چنین می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾. و رسول خدا در روز بدر به آن گونه که خدا به او نشان داده بود، آن را تقسیم کرد بدون آن که آن را تخمیس کند ـ به آن گونه که ما در حدیث سعد ذکرش کردیم ـ. بعد از آن، در این مورد آیهٔ خمس نازل شد و آیهٔ اوّلی را نسخ کرد. من می‌گویم که علی بن ابوطلحه نیز به همین گونه از ابن عباس روایت کرده است و مجاهد و عکرمه و سدّی نیز به همین قول معتقدند. و ابن زید گفته است: این آیه منسوخ نیست بلکه از آیات محکم است».

ابن کثیر برای نصرت مذهبش از گفتنِ این دروغ هیچ ابایی نداشت که ادعا کند پیامبر خدا ﷺ، در روز بدر غنیمتها را بدون تخمیس تقسیم کرد تا آن که به این وسیله اعلام کند: ««آیهٔ انفال» بالاخره به

---

۱ تفسیر ابن کثیر ط العلمیة (۴/ ۷).

یک دردی خورد»! و این تمام اعتقادات ابن کثیر و همانندهای اوست.

عبارتِ «لَيْسَتْ مَنْسُوخَةً بَلْ هِيَ مُحْكَمَةٌ» که در پایانِ این متن آمده اقدام دیگری از این گروه است که تا پوچیِ ادّعای نسخِ «آیهٔ انفال» را به خوبی پوشش دهند. آنان به این وسیله، اصطلاحِ «آیات منسوخ» را در مقابلِ «آیات محکم» قرار داده‌اند تا ذهنها را به آن سمت حرکت دهند که «آیات منسوخ»، حکمِ «آیاتِ متشابه» را دارد.

این عبارت به خوبی نشان می‌دهد که گوینده و ناقل آن، دانسته، اصطلاحِ «محکم» را در مقابلِ «منسوخ» قرار داده‌اند تا به این طریق اعلام کنند که آیات کتاب خدا ﷻ یا «محکم» است و یا «منسوخ»! حال آن که براساس آیه‌ای از کتاب خدا، آیات قرآن، یا «محکم» است و یا «متشابه»:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.[1]

«او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد. برخی از آیاتِ این کتاب، محکم و برخی دیگر متشابه است. محکمات قرآن، امّ الکتاب می‌باشد. پس کسانی که در دل آنان انحراف است از آیات متشابه پیروی می‌نمایند تا آنکه ایجاد فتنه کنند و مردم را به سوی خود جذب نمایند و تا آنکه تأویلش را به دست آورند و این در حالی است که تأویل این آیات را کسی جز خدا و راسخانِ در علم نمی‌دانند و نیز این خود در حالی است که آنان می‌گویند: تمام این آیات از سوی خداست و جز صاحبانِ خرد، کسی پند نمی‌گیرد».

خوب اگر این آیه، «منسوخ» نباشد و به تعبیر این جماعت، «محکم» باشد، و انفال نیز همان غنایم باشد، پیامبر خدا ﷺ با این «انفال» در جنگ بدر چه کرد؟! آیا آنها را براساسِ «آیهٔ انفال» برای خودش برداشت یا براساسِ «آیهٔ غنیمت» به همان صورت که در آیه مشخص است، تقسیمش کرد؟! او در جنگهای دیگر با «غنایم» و به عبارتی با «انفال» چه کرد؟!

ابن جریر طبری به صورت ضمنی به این پرسش، پاسخ داده است:

«عَنْ جَابِرٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ وَعِكْرِمَةَ، أَوْ عِكْرِمَةَ وَعَامِرٍ، قَالَا: نَسَخَتِ الْأَنْفَالَ ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾. وَقَالَ آخَرُونَ: هِيَ مُحْكَمَةٌ وَلَيْسَتْ مَنْسُوخَةً. وَإِنَّمَا مَعْنَى ذَلِكَ: قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ، وَهِيَ لَا شَكَّ لِلَّهِ مَعَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا وَالْآخِرَةِ، وَلِلرَّسُولِ يَضَعُهَا فِي مَوَاضِعِهَا الَّتِي أَمَرَهُ

۱ سورهٔ آل عمران/۷.

اللهُ بِوَضْعِهَا فِيهِ».[۱]

«از جابر، از مجاهد و عکرمه یا از عکرمه و عامر نقل است که آن دو گفتند: آیهٔ انفال را آیهٔ ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ نسخ کرده است. و دیگران گفته‌اند: این آیه محکم است و منسوخ نیست و مفهوم آن این است: بگو انفال از آنِ خداست و بدون هیچ شکی انفال با تمام دنیا و آن چه در آن است و نیز آخرت از آنِ خداست و برای رسول است و او آنها را در جایش قرار می‌دهد؛ در همان جایی که خدا به او فرمان داده است تا در آن جا بگذارد».

ابن جریر در واقع، خدای جهانیان و آیات کتاب او را به استهزاء کشانده است! خدا در کتاب نورش فرموده است: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ و او به تشخیص خودش، خدا و رسول خدا ﷺ را از هم جدا کرده و چنین آورده است: «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ، وَهِيَ لَا شَكَّ لِلّٰهِ مَعَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا وَالْآخِرَةِ، وَلِلرَّسُولِ يَضَعُهَا فِي مَوَاضِعِهَا الَّتِي أَمَرَهُ اللهُ بِوَضْعِهَا فِيهِ». با این ملاک، عبارتِ ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ در «آیهٔ غنیمت» یعنی خمس دنیا و آخرت از آنِ خداست و وظیفهٔ پیامبر خدا ﷺ هم همین است که این یک پنجم را در جایی بگذارد که خدا به او دستورش را داده است!

ادعای ٤: عدم وجودِ انفال بعد از پیامبر خدا

وقتی قرار باشد که پیامبر رحمت ﷺ مالکِ «انفال» باشد نه «عالمِ به حکمِ آن» و نه «اختیار دارِ آن» و وقتی قرار باشد که «انفال» چیزی باشد و «غنایم» چیزی دیگر، و وقتی قرار باشد «آیهٔ انفال» توسط «آیهٔ غنیمت»، نسخ نشده باشد، برای حل مشکلِ «انفال» و «مالکیتِ آن» پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ، باید ادّعا کرد که «این شیر از بچگی سر نداشت»! یعنی باید ادعا کرد که بعد از شهادت پیامبر رحمت ﷺ دیگر خبری از وجودِ «انفال» در میان نیست:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: تَذَاكَرَ أَبُو سَلَمَةَ وَيَحْيَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَانِ وَعَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ الْمُغِيرَةِ - وَأَنَا مَعَهُمْ - الْأَنْفَالَ. فَأَرْسَلُوا إِلَى سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ يَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ. فَجَاءَ الرَّسُولُ فَقَالَ: أَبَى أَنْ يُخْبِرَنِي شَيْئًا. قَالَ: فَأَرْسَلَ سَعِيدٌ غُلَامَهُ فَقَالَ: إِنَّ سَعِيدًا يَقُولُ لَكُمْ: إِنَّكُمْ أَرْسَلْتُمْ تَسْأَلُونَنِي عَنِ الْأَنْفَالِ، وَإِنَّهُ لَا نَفْلَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ».[۲]

«از محمد بن عمرو، نقل است که گفت: ابو سلمه و یحیی بن عبد الرحمان و عبد الملک بن مغیره

---

۱ تفسیر الطبری = جامع البیان ط هجر (۱۱/ ۲۲).

۲ مصنف ابن أبی شیبة (۷/ ۳۹۱). همچنین رجوع شود به: الأموال لابن زنجویه (۲/ ۷۱۴).

با هم در بارهٔ «انفال» مذاکره می‌کردند و من با آنان بودم. آنان فردی را به نزد سعید بن مسیب فرستادند تا از او در این باره پرسش کند. رسول بازگشت و گفت: او از این که به من خبری بدهد، امتناع کرد. راوی گوید: سعید غلامش را فرستاد و گفت: سعید به شما می‌گوید: شما فردی را به نزد من فرستادید تا از من در موردِ «انفال» پرسش کند و این در حالی است که **بعد از رسول خدا ﷺ دیگر خبری از «انفال» در میان نیست**».

ابو عُبید، قاسم بن سلاّم (م. ۲۲۴ هـ) پس از نقل این روایت و این که بعد از رسول خدا ﷺ دیگر خبری از «انفال» در میان نیست، چنین اظهار کرده است:

«قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: فَأَرَادَ سَعِيدٌ هَذَا الْمَعْنَى أَيْضًا: أَنَّ التَّفْضِيلَ فِي السِّهَامِ وَالنَّفَلِ مِنَ الْغَنِيمَةِ كُلِّهَا لَيْسَ لِأَحَدٍ سِوَى النَّبِيِّ ﷺ. وَعَلَى هَذَا يُوَجَّهَ مَا فَضَّلَ بِهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، وَعُيَيْنَةَ يَوْمَ حُنَيْنٍ».[1]

«ابو عبید گوید: سعید می‌خواست این معنی را نیز بگوید که **بیش از سهم دادن و انفال از غنیمت دادن، برای هیچ فردی غیر از پیامبر خدا ﷺ جایز نیست** و بر این اساس، اضافه بخشیدن رسول خدا ﷺ به اقرع بن حابس و عیینه در روز حنین، توجیه پیدا می‌کند».

قاسم بن سلاّم گویا با این مطلب که بعد از پیامبر خدا ﷺ دیگر خبری از «انفال» نیست، موافق نبوده که این گونه تکاپو افتاده و تلاش کرده است تا به گونه‌ای این جمله را موجّه جلوه دهد. راهی که او برای حل این مشکل ارائه کرده این است که ادعا کرده مقصود از «انفال»، اضافه دادنِ «غنیمت» است و بعد از آن ادّعا کرده است که **این عمل، برای هیچ فردی غیر از پیامبر رحمت ﷺ جایز نیست!**

«در ادامهٔ این مباحث ملاحظه خواهد شد که حاکمانِ پس از پیامبر رحمت ﷺ در زمانی که اختیار داراییهای پیامبر خدا را به دست گرفته بودند ادّعایشان این بود که آنان با آن داراییها همان کاری را انجام می‌دهند که پیامبر خدا ﷺ انجام می‌داد. حال آن که بر اساس این ادّعاهای خیرخواهانهٔ قاسم بن سلاّم، این عمل دست کم در مورد «انفال» ممکن نیست»!

گاهی در ادامهٔ این ادّعا که بعد از پیامبر خدا ﷺ دیگر خبری از «انفال» در میان نیست، جملات دیگری آمده است که حکمِ برهانی برای این مطلب و یا حکم جای‌گزینی را برای «انفال»، پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ دارد:

«حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: لَا نَفَلَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ. يَرُدُّ

۱ الأموال للقاسم بن سلام (ص: ۴۰۶).

الْمُسْلِمُونَ قَوِيُّهُمْ عَلَى ضَعِيفِهِمْ».[۱]

«عمرو بن شعیب از پدرش، از جدش، نقل کرده است که او گفت: بعد از رسول خدا ﷺ دیگر نَفَلی نیست. توانمندان مسلمانان به ناتوانان آنان کمک می‌کنند».

عبارتِ «يَرُدُّ الْمُسْلِمُونَ قَوِيُّهُمْ عَلَى ضَعِيفِهِمْ» حکایت از کاری دارد که قرار است بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ جای‌گزین «انفال» شود و این همان کاری است که ادعا کرده‌اند خود پیامبر رحمت ﷺ آن را جاگزین «انفال» ساخته است. باز هم بنا به ادعای این جماعت، پیامبر خدا این جاگزینی را به این خاطر انجام داده بود که از «انفال» بدش می‌آمد:

«كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَكْرَهُ الْأَنْفَالَ وَيَقُولُ: لِيَرُدَّ قَوِيُّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ضَعِيفِهِمْ».[۲]

«رسول خدا ﷺ «انفال» را ناخوش می‌داشت و می‌فرمود: توانایان مؤمنان باید به ضعیفان بازش گردانند».

به هر حال، «انفال» جاگزین داشته باشد یا نداشته باشد، گویندهٔ عبارتِ «لَا نَفَلَ بَعْدَ النَّبِيِّ» گاهی از سوی افرادی که در آن مجلس حاضر بودند، مورد استهزاء و تمسخر نیز قرار گرفته است:

«عَنْ رَجَاءِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ شُعَيْبٍ وَسُلَيْمَانَ بْنَ مُوسَى يَذْكُرَانِ النَّفَلَ. فَقَالَ عَمْرٌو: لَا نَفَلَ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ. فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ مُوسَى: شَغَلَكَ أَكْلُ الزَّبِيبِ بِالطَّائِفِ».[۳]

«از رجاء بن ابو سلمه نقل است که گفت: من از عمرو بن شعیب و سلیمان بن موسی شنیدم که در موردِ «انفال» مذاکره می‌کردند. عمرو گفت: بعد از پیامبر خدا ﷺ خبری از «انفال» در میان نیست. سلیمان بن موسی به او گفت: تو را کشمش خوردن در طائف به خودش مشغول کرده است».

در بعضی از این روایتها، مشخص شده که چرا سلیمان بن موسی چنین جملاتی را بر زبان جاری ساخته است. بر این اساسها او بر این باور بوده که «انفال» بعد از پیامبر خدا ﷺ وجود دارد اما اختیار آن به دست امامان است:

«أَمَّا قَوْلُ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، فَإِنَّ مَكْحُولًا قَالَ لَهُ حِينَ قَالَ: لَا نَفَلَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَذَكَرَ

---

۱ سنن ابن ماجه (۲/ ۹۵۱).

۲ المستدرك على الصحيحين للحاكم (۳/ ۵۱).

۳ صحيح ابن حبان - مخرجا (۱۱/ ۱۶۵).

لَهُ حَدِيثَ حَبِيبِ بْنِ مَسْلَمَةَ: شَغَلَك أَكْلُ الزَّبِيبِ بِالطَّائِفِ. وَمَا ثَبَتَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ثَبَتَ لِلْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ، مَا لَمْ يَقُمْ عَلَى تَخْصِيصِهِ بِهِ دَلِيلٌ».[1]

«در وقتی که مکحول به عمرو بن شعیب گفت: بعد از رسول خدا ﷺ دیگر خبری از «انفال» در میان نیست و حدیث حبیب بن مسلمه را برای او ذکر کرد، عمرو به او گفت: کشمش خوری در طایف تورا به خودش مشغول کرده و غافل از آن هستی که هرآن چه برای پیامبر خدا ﷺ ثابت است برای امامان بعد از او نیز ثابت است مگر آن که دلیلی اقامه شود که آن امر را به رسول خدا ﷺ اختصاص داده باشد».

ادّعای ۵: تعیین جایگزین برای پیامبر خدا و برای مالکیّت او

با هریک از ادعاهای گذشته، به گونه‌ای سعی شده است تا مالکیتِ «انفال» از پیامبر خدا ﷺ سلب شود اما این برای حاکمانی که بعد از پیامبر رحمت روی کار آمدند و برای حمایتگرانِ آنان، کافی نیست و باید علاوه بر نفیِ مالکیتِ پیامبر خدا ﷺ بر «انفال»، مالکیتِ حاکمان بر «انفال» نیز تثبیت شود تا آنان به بهترین شکلی بتوانند از این داراییها استفاده کنند. برای این منظور، ادّعا کردند که مالکیتِ «انفال» از آنِ «امامان» است.

یکی از افرادی که به این مطلب تصریح کرده محمد بن اسماعیل بخاری است. او این عمل را البتّه در دو مرحله که در دو جای مختلف از صحیحش آورده به انجام رسانده است.

در مرحلهٔ اول، بخاری ادعا کرده که «انفال» همان «غنایم» است:

«بَابُ قَوْلِهِ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ قُلِ الأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾[2].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الأَنْفَالُ: المَغَانِمُ».[3]

«باب این فرمایش خدا: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ قُلِ الأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾. ابن عباس گفته است: «انفال» همان «غنیمتها»ست».

به این ترتیب و با این ادّعا، بخاری تصریح کرده قانونی که بر «انفال» جاری و حاکم است، همان قانونِ «غنایم» است و همان گونه که پیش از این روشن شد، براساسِ «آیهٔ غنیمت»، فقط بخشی از خمسِ

---

۱ المغنی لابن قدامة (۹/ ۲۲۷).

۲ سورهٔ انفال/۱.

۳ صحیح البخاری (۶/ ۶۱).

غنایم به خدا و رسول خدا ﷺ تعلق دارد نه تمام آنها:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾.[1]

«و بدانید که هر چیزی را که شما به غنیمت گرفته باشید، خمس آن فقط از آنِ خدا و رسول خدا و ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان است...».

بخاری اما تمام این خمس را از آنِ «امام» و نه از آنِ «پیامبر رحمت ﷺ» دانسته و برای تثبیت این ادّعا، به عملی از پیامبر خدا ﷺ استناد کرده است:

«بَابٌ: وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الخُمُسَ لِلْإِمَامِ وَأَنَّهُ يُعْطِي بَعْضَ قَرَابَتِهِ دُونَ بَعْضٍ، مَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي المُطَّلِبِ، وَبَنِي هَاشِمٍ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ».[2]

«باب: از دلایلی که خمس به امام اختصاص دارد و او به بعضی از خویشانش می‌دهد و به بعضی دیگر نمی‌دهد، موردی است که پیامبر خدا ﷺ به بنو مطلب و بنو هاشم، بخشی از خمس خیبر را تقسیم کرد».

بخاری (م. ۲۵۶ه) ادّعا نکرده که خمس از آنِ پیامبر خدا ﷺ است چون عملِ پیامبر رحمت ﷺ چنین مطلبی را نشان می‌دهد، بلکه او ادّعا کرده که تمام خمس از آنِ امام است به این دلیل که پیامبر خدا مقداری از خمسِ خیبر را به بنو مطلب و بنو هاشم داده است!

این عمل را قبل از بخاری، ابو عُبید، قاسم بن سلاّم (م. ۲۲۴ه) انجام داده بود. او ضمن آن که «انفال» را از آنِ «امامان» و نه از آنِ «رسول خدا ﷺ»، قرار داده برای آن اموال، قواعد و قوانینی را نیز وضع کرده و ادّعا کرده است که برای همهٔ آنها احادیث و نیز اختلافهایی، وجود دارد:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: ثُمَّ نَزَلَتْ: ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا...﴾[3] ... قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: وَالْحَدِيثُ فِي هَذَا كَثِيرٌ، فَنَفْلُ اللهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ الْمَغَانِمَ ـ خُصُوصِيَّةً خَصَّهُمْ بِهَا دُونَ سَائِرِ الْأُمَمِ ـ. فَهَذَا أَصْلُ النَّفَلِ. وَبِهِ سُمِّيَ مَا جَعَلَهُ الْإِمَامُ لِلْمُقَاتِلَةِ نَفَلًا. وَهُوَ تَفْضِيلُهُ بَعْضَ الْجَيْشِ عَلَى بَعْضٍ بِشَيْءٍ سِوَى سِهَامِهِمْ، يَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى قَدْرِ الْغَنَاءِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالنِّكَايَةِ فِي الْعَدُوِّ.

---

۱ سورهٔ انفال/۴۱.

۲ صحیح البخاری (۴/ ۹۱).

۳ سورهٔ انفال/۶۹.

وَفِي هَذَا النَّفَلِ الَّذِي يُنَفِّلُهُ الْإِمَامُ سُنَنٌ أَرْبَعٌ، لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مَوْضِعٌ غَيْرُ مَوْضِعِ الْأُخْرَى: فَإِحْدَاهُنَّ فِي النَّفَلِ الَّذِي لَا خُمُسَ فِيهِ. وَالثَّانِيَةُ: فِي النَّفَلِ الَّذِي يَكُونُ مِنَ الْغَنِيمَةِ بَعْدَ إِخْرَاجِ الْخُمُسِ. وَالثَّالِثَةُ: فِي النَّفَلِ الَّذِي يَكُونُ مِنَ الْخُمُسِ نَفْسِهِ. وَالرَّابِعَةُ فِي النَّفَلِ مِنْ جُمْلَةِ الْغَنِيمَةِ قَبْلَ أَنْ يُخَمَّسَ مِنْهَا شَيْءٌ. فَأَمَّا الَّذِي لَا خُمُسَ فِيهِ فَإِنَّهُ السَّلَبُ، وَذَلِكَ أَنْ يَنْفَرِدَ الرَّجُلُ بِقَتْلِ الْمُشْرِكِ، فَيَكُونُ لَهُ سَلَبُهُ مُسْلِمًا، مِنْ غَيْرِ أَنْ يُخَمَّسَ أَوْ يُشْرِكَهُ فِيهِ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْعَسْكَرِ. وَأَمَّا الَّذِي يَكُونُ مِنَ الْغَنِيمَةِ بَعْدَ الْخُمُسِ، فَهُوَ أَنْ يُوَجِّهَ الْإِمَامُ السَّرَايَا فِي أَرْضِ الْحَرْبِ، فَتَأْتِي بِالْغَنَائِمِ فَيَكُونُ لِلسَّرِيَّةِ مِمَّا جَاءَتْ بِهِ الرُّبُعُ أَوِ الثُّلُثُ بَعْدَ الْخُمُسِ. وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَنْ تُحَازَ الْغَنِيمَةُ كُلُّهَا ثُمَّ تُخَمَّسَ، فَإِذَا صَارَ الْخُمُسُ فِي يَدَيِ الْإِمَامِ، نَفَلَ مِنْهُ عَلَى قَدْرِ مَا يَرَى. وَأَمَّا الَّذِي يَكُونُ مِنْ جُمْلَةِ الْغَنِيمَةِ فَمَا يُعْطَى الْأَدِلَّاءُ عَلَى عَوْرَةِ الْعَدُوِّ، وَرِعَاءِ الْمَاشِيَةِ وَالسُّوَّاقُ لَهَا، وَذَلِكَ أَنَّ هَذَا مَنْفَعَةٌ لِأَهْلِ الْعَسْكَرِ جَمِيعًا. وَفِي كُلِّ ذَلِكَ أَحَادِيثُ وَاخْتِلَافٌ. وَسَتَأْتِي فِي مَوَاضِعِهَا إِنْ شَاءَ اللهُ».[1]

«از ابن عباس نقل است که گفت: بعد از آن، این آیه نازل شد: ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا...﴾. ... ابوعبید گوید: و حدیث در این مورد زیاد است. پس «نفلی» که خدا به این امت داده همان غنیمتهاست و این ویژگی، خصوصیتی است که خدا این امت را با آن ویژه ساخته و آن را به امتهای دیگر نداده است. این اصلِ «نفل» است. و به همین خاطر، به آن چه که امام برای جنگاوران قرارش می‌دهد، «نَفَل» گفته می‌شود و «نَفَل»، برتری دادنِ او بعضی از لشکریان را بر بعضی دیگر از لشکریان، با چیزی غیر از سهام آنان است. او اضافه‌ها را به اندازهٔ غنای آنان از اسلام و غلبهٔ آنان بر دشمنان، پرداخت می‌کند. و در «نَفَلی» که امام آن را «تنفیل» می‌کند، چهار سنّت وجود دارد که برای هر یک از آنها، جایگاهی غیر از جایگاهِ دیگری است. اول: «نفلی» که در آن خمس نیست. دوم: «نفلی» که از غنیمت است و بعد از جدا کردن خمس، پرداخت می‌شود. سوم: «نفلی» که از خودِ خمس است. چهارم: «نفلی» که از غنیمت است اما قبل از جدا کردنِ خمس، پرداخت می‌شود. اما «نفلی» که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، «سَلَب» است: وقتی فردی مشرکی را به تنهایی بکشد، تمام داراییهای همراه او به کشندهٔ مسلمان می‌رسد و این داراییها تخمیس نمی‌شود و هیچ فردی از اهل لشکر با او در این «سَلَب» شریک نیست. اما «نفلی» که بعد از تخمیسِ غنیمت، از آن جدا می‌شود، «نفلی» است که امام لشکریانی را به سرزمینهای جنگ اعزام می‌کند و آنان با خودشان غنایمی را می‌آورند. از این غنایم، بعد از جدا کردن خمس، یک چهارم و یا یک سوم آن، به لشکریان میرسد. گروه سومِ نفلها این است که غنیمتها جمع‌آوری و بعد از آن، تخمیس می‌شود. وقتی

---

۱ الأموال للقاسم بن سلام (ص: ۳۸۷). هم چنین رجوع شود به: تفسیر ابن کثیر ت سلامة (۴/ ۹).

خمس آن در دست امام قرار گرفت، به هر فردی، به هر میزان که صلاح دانست، می‌دهد. و اما «نفلی» که از غنایم است، آن اموالی است که به راهنمایانی داده می‌شود که نقاط ضعف دشمن را آشکار و یا معرفی می‌کنند و نیز اموالی است که به چوپانانِ چهارپایان و نیز به افرادی داده می‌شود که آنها را از این سو به آن سو می‌برند. و این، به آن خاطر است که منفعت این عمل به همهٔ لشکریان می‌رسد. و در همهٔ این موارد، احادیث و اختلافهایی وجود دارد که ان شاء الله در جاهای مناسب آن مطرح خواهد شد».

حاکمان بعد از پیامبر خدا ﷺ نیز از «انفال» به بهترین شکلی استفاده می‌کردند. تو گویی که خداوند جهانیان ﷻ، به جای پیامبرش ﷺ، آنان را مالک «انفال» ساخته بود:

«عَنْ عَامِرٍ الشَّعْبِيِّ، أَنَّ عُمَرَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ وَجَّهَ جَرِيرَبْنَ عَبْدِ اللهِ إِلَى الْكُوفَةِ، بَعْدَ قَتْلِ أَبِي عُبَيْدٍ، فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي الْكُوفَةِ، وَأُنَفِّلُكَ الثُّلُثَ بَعْدَ الْخُمُسِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَبَعَثَهُ».[1]

«از عامر شعبی نقل است که گفت: بعد از قتل ابو عبید، عمر اوّلین فردی را که به کوفه فرستاد، جریر بن عبد الله بود و به او گفت: آیا به کوفه می‌روی تا در ازای آن، یک سوم را بعد از جدا کردنِ خمس به عنوان «نَفَل» به تو ببخشم؟ او گفت: بله. و عمر او را فرستاد».

علمای عامه، این اموال و اموال بسیار دیگری را ملک طلقِ «امامان» می‌دانند؛ اموالی که اگر خدای جهانیان آنها را به ملکیتِ رسولش ﷺ هم درآورده بود، این گروه، آنها را از آنِ او نمی‌دانستند و فقط او را «اختیار دارِ احکام آنها» می‌دانستند:

«الْأَمْوَالُ الَّتِي لِلْأَئِمَّةِ وَالْوُلَاةِ فِيهَا مَدْخَلُ ثَلَاثَةُ أَضْرُبٍ: مَا أُخِذَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى طَرِيقِ التَّطْهِيرِ لَهُمْ، كَالصَّدَقَاتِ وَالزَّكَوَاتِ. وَالثَّانِي: الْغَنَائِمُ. وَهُوَ مَا يَحْصُلُ فِي أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَمْوَالِ الْكَافِرِينَ بِالْحَرْبِ وَالْقَهْرِ وَالْغَلَبَةِ. وَالثَّالِثُ: الْفَيْءُ. وَهُوَ مَا رَجَعَ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْ أَمْوَالِ الْكُفَّارِ عَفْوًا صَفْوًا مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ وَلَا إِيجَافٍ، كَالصُّلْحِ وَالْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ وَالْعُشُورِ الْمَأْخُوذَةِ مِنْ تُجَّارِ الْكُفَّارِ. وَمِثْلُهُ أَنْ يَهْرَبَ الْمُشْرِكُونَ وَيَتْرُكُوا أَمْوَالَهُمْ، أَوْ يَمُوتَ أَحَدٌ مِنْهُمْ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ وَلَا وَارِثَ لَهُ. فَأَمَّا الصَّدَقَةُ، فَمَصْرِفُهَا الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ـ حَسَبَ مَا ذَكَرَهُ اللهُ تَعَالَى ـ وَقَدْ مَضَى فِي بَرَاءَةٍ. وَأَمَّا الْغَنَائِمُ، فَكَانَتْ فِي صَدْرِ الْإِسْلَامِ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَصْنَعُ فِيهَا مَا شَاءَ، كَمَا قَالَ فِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾، ثُمَّ نُسِخَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾. وَقَدْ مَضَى فِي الْأَنْفَالِ بَيَانُهُ. فَأَمَّا الْفَيْءُ فَقِسْمَتُهُ وَقِسْمَةُ الْخُمُسِ سَوَاءٌ. وَالْأَمْرُ عِنْدَ مَالِكٍ فِيهِمَا إِلَى الْإِمَامِ: فَإِنْ رَأَى حَبْسَهُمَا لِنَوَازِلَ تَنْزِلُ بِالْمُسْلِمِينَ فَعَلَ، وَإِنْ رَأَى

۱ الأموال للقاسم بن سلام (ص: ۷۹).

قِسْمَتَهُمَا أَوْ قِسْمَةَ أَحَدِهِمَا، قَسَمَهُ كُلَّهُ بَيْنَ النَّاسِ. وَسَوَّى فِيهِ بَيْنَ عَرَبِيِّهِمْ وَمَوْلَاهُمْ. وَيَبْدَأُ بِالْفُقَرَاءِ مِنْ رِجَالٍ وَنِسَاءٍ حَتَّى يَغْنَوْا. وَيُعْطَوْا ذَوُو الْقُرْبَى مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ مِنَ الْفَيْءِ سَهْمَهُمْ عَلَى مَا يَرَاهُ الْإِمَامُ، وَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ مَعْلُومٌ. وَاخْتُلِفَ فِي إِعْطَاءِ الْغَنِيِّ مِنْهُمْ، فَأَكْثَرُ النَّاسِ عَلَى إِعْطَائِهِ لِأَنَّهُ حَقٌّ لَهُمْ. وَقَالَ مَالِكٌ: لَا يُعْطَى مِنْهُ غَيْرُ فُقَرَائِهِمْ، لِأَنَّهُ جُعِلَ لَهُمْ عِوَضًا مِنَ الصَّدَقَةِ».[1]

«اموالی که برای امامان و والیان، در آنها دخل و تصرفی است، سه گروه است: اموالی که از مسلمانان برای تطهیر آنان گرفته شده است مانند صدقات و زکاتها. و دوم: غنایم. و غنایم به مواردی اطلاق می‌شود که از اموال کافران با جنگ و قهر و غلبه به دست مسلمانان می‌رسد. سوم: فیء. و فیء به اموالی گفته می‌شود که از اموال کفار بدون جنگ و خونریزی پاک و پاکیزه به مسلمانان برگشت داده می‌شود مانند اموالی که از طریق صلح و جزیه و خراج و مالیاتهایی که از تجار کفار گرفته می‌شود و نیز مانند اموالی که پس از فرار مشرکان از خودشان به جا می‌گذارند یا اموالی که از مشرکی به جا بماند که در بلاد اسلامی از دنیا برود و وارثی نداشته باشد. اما صدقه: مصرف صدقه، فقیران و مسکینان و افرادی هستند که برای جمع‌آوری صدقه تلاش می‌کنند؛ بر همان اساس که خدای والامرتبه ذکر کرده و بحث آن در سورهٔ براءت گذشت. اما غنایم: غنایم در صدر اسلام از آنِ پیامبر خدا ﷺ بود و او هر گونه که می‌خواست در آنها تصرف می‌کرد همان گونه که خدا در سورهٔ انفال فرموده است: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾. این آیه سپس با این فرمایش خدای والامرتبه: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾، نسخ شد و شرح آن در سورهٔ انفال گذشت. اما «فیء»: تقسیم «فیء» همانند تقسیمِ خمس است و در نزد مالک، اختیارِ آن به دست امام است. او اگر صلاح دید، آن دو را برای گرفتاریهایی که بر مسلمانان وارد می‌شود، کنار بگذارد، کنار می‌گذارد و اگر صلاح دید که آن دو و یا یکی از آن دو را تقسیم کند، تمام آنها را بین مردم تقسیم می‌کند و آنها را به نسبت مساوی بین عربی و غلامان آنها تقسیم می‌کند. و تقسیم را از فقیرانِ مردان و زنان آغاز می‌کنند تا آنان بی نیاز شوند. و سهم خویشانِ نزدیک رسول خدا ﷺ از فیء، بر همان اساس که «امام» صلاح بداند، به آنان پرداخت می‌شود و حدِّ مشخصی ندارد. و در مورد بخشش به توانگرانِ آنان اختلاف است. بسیاری از مردم بر این عقیده هستند که باید به آنان عطا شود زیرا که آنها حق آنان است و مالک گفته است: فقط به فقیران آنان داده می‌شود زیرا که این حق به جای صدقه به آنان اختصاص یافته است».

تمام آن چه که در این شرح و تفسیر آمده، از ابتدا تا انتها در تعارض قطعی با آیات کتاب خداست اما زمانِ رسیدگی به این مطالب نیست. آن چه مهم است در تمام این شرح، به غیر از عبارتِ «أَمَّا الْغَنَائِمُ،

---

۱ تفسیر القرطبی (۱۸/ ۱۴). هم چنین رجوع شود به: اللباب فی علوم الکتاب (۱۸/ ۵۷۷).

فَكَانَتْ فِي صَدْرِ الْإِسْلَامِ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَصْنَعُ فِيهَا مَا شَاءَ»، نامی از پیامبر خدا ﷺ به عنوان مالکِ «انفال» یا مالکِ «فیء» در میان نیست و به جای پیامبر رحمت ﷺ، مالکیت کل داراییهای او را به «ائمه» داده‌اند.

البته در عبارتِ «أَمَّا الْغَنَائِمُ، فَكَانَتْ فِي صَدْرِ الْإِسْلَامِ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَصْنَعُ فِيهَا مَا شَاءَ كَمَا قَالَ فِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾، ثُمَّ نُسِخَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾» نیز همان گونه که ملاحظه می‌شود، فقط در زمانِ خیالیِ صدرِ اسلام این مالکیت را به پیامبر داده‌اند و قبل از آن که او این مالکیت را لمس کند، آیهٔ دیگری را ناسخ این آیه دانسته و آن را از ملکیت پیامبر رحمت ﷺ خارج ساخته‌اند!

همان گونه که ملاحظه می‌شود، با کمال وقاحت، تمام داراییهای پیامبر خدا ﷺ را از سوی خودشان به کیسهٔ «امام المسلمین» ریخته‌اند و «امام المسلمین» را نیز به هرگونه که خواستند تعریف کردند.

در نزد عامه، «امام المسلمین» می‌تواند شیطانی در لباس انسان باشد. این مطلب، حقیقتی است که روایتهای بسیاری به آن تصریح کرده است. برای نمونه، مسلم بن حجاج نیسابوری در این مورد چنین آورده است:

«عَنْ أَبِي سَلَّامٍ، قَالَ: قَالَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّا كُنَّا بِشَرٍّ، فَجَاءَ اللهُ بِخَيْرٍ، فَنَحْنُ فِيهِ، فَهَلْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: هَلْ وَرَاءَ ذَلِكَ الشَّرِّ خَيْرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَهَلْ وَرَاءَ ذَلِكَ الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: كَيْفَ؟ قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهُدَايَ، وَلَا يَسْتَنُّونَ بِسُنَّتِي، وَسَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ. قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللهِ، إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ، وَأُخِذَ مَالُكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ».[1]

«از ابوسلّام نقل است که گفت: حذیفة بن یمان گفت: گفتم: ای رسول خدا! ما در شر بودیم و خدا برای ما خیر را آورد و اکنون ما در خیر هستیم. آیا بعد از این خیر شری هست؟ او فرمود: بله. گفتم آیا بعد از آن شر خیری هست؟ او فرمود: بله. گفتم: آیا پس از آن خیر شری هست. او فرمود: بله. گفتم: چگونه؟ او فرمود: پس از من پیشوایانی بر مردم رهبری خواهند کرد که از مسیر هدایتی من کسب هدایت نمیکنند و به سنّت من عمل نمی‌نمایند. به زودی مردانی برای رسیدن به حکومت بپا خواهند خاست که دلهای آنان دلِ شیاطین است در پیکرهٔ انسان. عرض کردم: اگر من آن زمان را درک کردم، چه باید بکنم؟ فرمودند: سخنِ فرمانروایت را گوش کن و از او اطاعت کن. سخنش را بشنو و از او اطاعت کن حتی اگر با تازیانه بر پشتت زند و مالت را بگیرد».

---

۱ صحیح مسلم (۳/ ۱۴۷۶).